

که تنها منحصراً به تقویت ارتش و تحکیم موقعیت استبدادی و خودنمایی و ظاهرسازی های خودش بود باید اقدامات و اصلاحاتی در مملکت شروع بشود که این نارضایی‌ها را ساکت کند. کم کم نغمه‌ی اصلاح قانون انتخابات، نغمه‌ی اصلاحات ارضی میان کشاورزان و همچنین فکر تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی و کم کردن فشار سنگین مرکزیت دولت را در اذهان انداختند. حکومت وقت که حکومت دکتر اقبال بود باین مسائل سرگرم بود و بازی می‌کرد. بخاطر دارم که بر اثر تلقین و فشار امریکایی‌ها طرحی در اواخر حکومت دکتر اقبال برای اصلاح وضع زمین‌داری و اصلاحات ارضی تهیه شد و انتشار پیدا کرد که در واقع تنها یک ظاهرسازی صوری و اسمی بود که همه بلافاصله چه در داخل و چه در خارج متوجه فریبکاری آن شدند. و همین‌طور در مورد تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی و بلدی‌طرح‌هایی تهیه کردند که در آنها تلویحاً حق رأی زنان پیش‌بینی شده بود. با اینکه چه طرح اصلاحات ارضی و چه طرح مربوط به انجمن‌های ایالتی و ولایتی و بلدی و چه رأی‌زنها تماماً صوری بود، در کشوری که مردها حق رأی نداشتند و از رأی آزاد دادن محروم بودند صحبت از رأی‌زنها کردن جز فریبکاری چه می‌توانست باشد؟ با وجود این همین طرح‌ها هم از هر طرف مورد اعتراض قرار گرفتند. ملیون و آزادیخواهان آنها را فریبکاری و ناقص می‌دانستند. روحانیون به عنوان مخالف بودن با شریعت علیه آنها برخاستند. بنده شخصاً عکس فتوایی از آن زمان در دست داشتم که از آیت‌الله‌های بزرگ از آنجمله آیت‌الله بروجردی و حتی همین آقای خمینی و دیگران صادر شده بود که آنها با طرح قانون اصلاحات ارضی مخالفت کردند و آنرا مخالف حق مالکیت و بنابراین مخالف قانون شرع و قانون اسلام دانستند و همچنین با حق رأی‌زنها نیز مخالفت کردند. این از جمله مسائل و اموری است که همه‌ی ایرانیان میدانند و در روزنامه‌های آن زمان هم منتشر میشد. بعلاوه عکس آن اسناد با خط خود آن آقایان در خیلی جاها محفوظ و موجود است. ولی اکنون می‌بینیم که آقایان حرف‌های آن زمان خود را منکر می‌شوند.

س - آقای دکتر موضع آقای خمینی در واقع این بود که ایشان با هر نوع اصلاحات ارضی مخالف بودند نه فقط با اصلاحات ارضی شاه. با هر نوع اصلاحات ارضی مخالف بودند برای اینکه آنرا یک نوع دست‌اندازی به مالکیت و به شرع اسلام می‌دانستند؟

ج - بله همین‌طور است. با اصلاحات ارضی مخالف بود برای اینکه آن را برخلاف

قانون شرع و تجاوز به اصل مالکیت می دانست و این جزو مسائل مسلم است که اکنون از آن عدول کرده اند.

در این زمان انتخابات دوره ی بیستم مجلس شورای ملی شروع میشد. دکتر اقبال که عنواناً ریاست حزب ملیون را داشت و حزب مردم را هم ظاهراً آقای علم اداره میکرد. هر دو حزب ساختگی شاه بودند با وجود این يك نوع رقابتی بین آنها و میان افرادی که بین آنها تقسیم کرده بودند وجود داشت. از هر طرف می کوشیدند که توجه و تمایل شاه را به سمت خودشان جلب بکنند و عده ی بیشتری و کیل در کرسی های مجلس بدست بیاورند. در این ضمن افکار مردم هم متوجه این ظاهر سازی ها و تناقضات شده بود. دولت وقت به ظاهر اینطور جلوه میداد که انتخابات آزاد است برای آنکه مخالفان خود را راضی و ساکت کند. معروف است و شاید شما هم این مطلب را شنیده باشید که دکتر اقبال در يك سخنرانی صریحاً اعلام داشت و در روزنامه های آن زمان منتشر شد که بقول خودش به عصمت مادرش سوگند یاد کرد که انتخابات آزاد نخواهد بود. ولی به همان سوگندی که خورده بود انتخابات او کاملاً غیر واقعی و کاملاً قلابی و استبدادی انجام گرفت که نه تنها در داخل مملکت فساد آن واضح و آشکار شد بلکه در خارج هم متوجه شدند که چنین انتخاباتی و چنین نمایندگان مجلسی مملکت را به شورش سوق میدهند. در همین زمان بود که فکر تجدید فعالیت جبهه ی ملی در ذهن همکاران سابق دکتر مصدق و احزاب و عناصر ملی آزاد بخواه وابسته به آن ظاهر شد. جلسات متعددی بطور خصوصی از افراد مختلف، بعضی اوقات در منزل اللهیار صالح و بیشتر اوقات در منزل سید باقر خان کاظمی تشکیل میشد و بالاخره تصمیم گرفته شد که از يك عده ای از افراد که سوابق مبارزاتشان در راه آزادیخواهی و علیه استبداد و سوابق همکاریشان با دکتر مصدق و شرکتشان در احزاب ملی مسلم بود دعوت بعمل آید تا با هم بنشینند و ببینند چه اقدامی می توانند بکنند. بالاخره این اقدام شد و هیئت اولیه ای بوجود آمد که در واقع از شخصیت ها بود و نه از نمایندگان منتخب احزاب و جمعیت ها. مثلاً عده ی قابل توجهی از حزب ایران از افرادی که سرشناس در همکاری با مصدق بودند دعوت بعمل آمد. که از آن جمله آقای صالح، سید باقر خان کاظمی، بنده، جهانگیر حق شناس، مهندس حسینی، مهندس زیرک زاده و دکتر شاپور بختیار بودیم. می خواهم عرض کنم عده ای از افراد حزب ایران در آن

شورا حتی بیشتر از تناسب جمعیت آن نسبت به دیگر احزاب بود، همین طور از شخصیت های مبارز و آزادیخواه دیگر در حدود بیست نفر یا بیشتر در شورای اولیه شرکت داشتند. متأسفانه در اینجا باید بگوئیم که در ترکیب این شورا کوتاهی و قصوری شد که چند نفر از دوستان و رفقای مامسبب آن بودند.

در آنوقت جمعیتی از دوستان و رفقای مرحوم خلیل ملکی بنام جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران وجود داشت، خلیل ملکی مردی بسیار وطن دوست و آزادی خواه و پاکدامن و روشن بین و تحلیل گر درستی از ایدئولوژی ها و مرام های سوسیالیستی و همچنین دارای جهان بینی روشنی بود. درست است که خلیل ملکی از حزب توده انشعاب کرد و بعد هم از حزب زحمتکشان دکتر بقایی انشعاب کرد و به همین علت درباره ی اومی گفتند که خلیل ملکی متخصص در انشعاب است، ولی به تشخیص بنده این دو انشعابی که او کرد درست و بموقع بود و می بایستی صورت بگیرد و می بایستی موجب افتخار و نیک نامی او باشد و نه موجب ایراد و اعتراض بر او. بنده و چند نفر از افراد دیگر از جمله کسانی بودیم که عقیده داشتیم که خلیل ملکی هم باید در شورای جبهه ی ملی شرکت بکند. ولی در آنجا عده ای جداً با او مخالف بودند. بنظر دوستان و رفقای مادر آن زمان حتی الامکان می بایستی نسبت به پذیرفتن افراد توافق آرای در میان ما باشد. باینکه مخالفین او اکثریت نداشتند ولی موضوع او که یکی دو بار مطرح شد بر اثر مخالفت هایی مسکوت ماند. نمیدانم آیا لازم است توضیح بدهم که چه اشخاصی مخالف بودند.

س - خواهش میکنم لطف بفرمائید. بالاخره اینها می بایستی در تاریخ ثبت شود.
ج - بنظر بنده افراد مؤثر در مخالفت ه نفر بودند. یکی مرحوم کشاورز صدر بود، دیگر دکتر شاپور بختیار و سومی آقای مهندس بازرگان - که حرفهای او در آن موقع در آن شورا خیلی اثر داشت - و بالاخره دو نفر دیگر از رفقای سابق خود خلیل ملکی که از او جدا شده و جمعیت دیگری را بوجود آورده بودند و آنهاد کتر خنجی و دکتر مسعود حجازی بودند.

در همین زمان که ما شوراهای تشکیل دادیم و به فعالیت پرداختیم و نشریه هایی منتشر کردیم و نامه هایی به مسئولین دولت و وزارت کشور درباره ی آزادی اجتماعات و آزادی انتخابات نوشتیم و حرکت و هیجانی بوجود آوردیم، شاه متوجه تجدید فعالیت جبهه ملی شد. یک روز ارتش به هدایت که مقام بالایی در ارتش داشت و ظاهراً رئیس کل ستاد بود، از طرف شاه به ملاقات بنده آمد و یکی دو جلسه با من ملاقات کرد. من

به ایشان تذکره دادم که ما مخالفتی با اساس سلطنت نداریم ، ما مشروطه خواه هستیم و معتقد به قانون اساسی و اگر اعلیحضرت انتخابات را آزاد بکنند و آزادی فعالیت سیاسی بدهند جز نفع زیادی برایشان وارد نخواهد بود . اما اگر نخواهند که ما از نظریات خودمان عدول بکنیم و در طریق تسلیم و اطاعت و پیروی و دنباله روی مثل احزاب ساختگی ملیون و مردم باشیم ، این از ما بیچوجه ساخته نیست . بنده علنی و صریح این مطالب را به ایشان گفتم . او از من دعوت کرد که خدمت اعلیحضرت برسم . گفتم اگر عرایض مرابطه عمومی قبول دارند شرفیابی بجا است والا بیشتر موجب رنجش خاطر ایشان خواهد شد . به خاطر دارم که در همان زمان مرحوم خلیل ملکی که باینده دوستی نزدیک داشت یکی دوباره دیدن من آمد . اتفاقاً همان روزها به ایشان هم مراجعه شده و خواسته بودند که باشاه ملاقاتی بکنند . من گفتم هیچ عیبی ندارد ایشان ملاقاتی کردند و بعد هم پیش من آمدند و گزارش ملاقات را دادند . او به شاه گفته بود که شما چه خطری و چه ضرری می بینید اگر افراد ملی و وطن دوستی طرفدار شما باشند و مبارزه در راه آزادی و استقلال مملکت بکنند ، افرادی که مردم آنها را می خواهند و پاکدامن و آزادی خواه هستند طبیعی است منظور اصلی این ملاقاتها و دعوتها جدا کردن ما و تفرقه انداختن میان ما بود . پس از تشکیل شورای جبهه ملی ما به این فکر افتادیم که کمیته ای برای اداره ی جبهه انتخاب کنیم . در ابتدای کار که سازمان های ما توسعه پیدا کرده بود اختیار را به آقای سید باقر خان کاظمی دادیم که چهار نفر دیگر از اعضا شورا را برای همکاری با خودش انتخاب کند و جمعاً کمیته مرکزی موقت جبهه ملی را تشکیل بدهند . تا آنجایی که بخاطر دارم چهار نفری را که ایشان انتخاب کردند بنده و کشاورز صدر و مهندس بازرگان و شاپور بختیار بودیم . از آن پس به این فکر افتادیم که محلی را برای اجتماعاتمان تهیه کنیم . در خیابان فخرآباد يك زمین وسیع شش هفت هزار متری بود که يك عمارت قدیمی باینك سالن نسبتاً بزرگ و چندین اتاق داشت . ما آن محل را اجاره کردیم و چون آمادگی کافی نداشت ، جوانهای دانشگاهی و دانشجویان که آنموقع همه توجه به جبهه ملی داشتند وارد فعالیت شدند و درآماده کردن آن محل ، صاف کردن زمین و برداشتن خاک و خاشاک و بوته های هرز و تمیز کردن اتاقها کمک کردند و بالاخره اثاثیه ی مختصری خریداری کردیم و آنرا بصورت باشگاهی درآوردیم که برای سخنرانی ها و اجتماعات از آن استفاده کنیم . در همین باشگاه فخرآباد بود که در سخنرانی های هفتگی ما هزاران

نفر شرکت میکردند و روز به روز بر تعداد شرکت کنندگان افزوده میشد. در همین باشگاه بود که ماموردمهاجمه ی تنظیم شده طرفداران شاه و ماموران سازمان امنیت قرار گرفتیم. بخاطر دارم روزی که ماسخترانی داشتیم طیب چاقوکش معروف با جمع کثیری به باشگاه ماحمله آوردند و هیاهو راه انداختند و کتک کاری مفصلی کردند. برای اجتماعات دیگر چون متوجه بودیم که آنها ممکن است با آمادگی بیشتری بیایند نظم و ترتیبی در کار دفاع از خود دادیم یعنی از دم در بزرگ تا داخل باشگاه در دو صف از جوانان دانشگاهی و از جوانان مبارز بازاری انتخاب کردیم که هر يك از آنها يك پرچم ایران در دست داشت و پرچم ها متصل به قطعه چوبهای تراشیده و محکم بود که در صورت لزوم میشد چوبها را از پرچم بیرون کشید و برای مدافعه از آنها استفاده کرد. بار دیگر که طیب با دار و دسته اش آمدند مواجه با مبارزان آماده ای شدند و سرافکننده رفتند و دیگر برگشتند. با آنکه در اجتماعات و سخنرانی های ما جمعیت انبوهی از همه ی طبقات شرکت میکردند، روزنامه ها خبر آنرا مطلقاً انتشار نمی دادند و حتی يك کلمه اسم از جبهه ی ملی نمی بردند. بخاطر دارم در آن زمان زنی از فواحش معروف که اکنون اسم او را بخاطر ندارم فوت کرد و در تشییع جنازه اش جمعی از او باش پائین شهر شرکت کردند و روزنامه ها درباره آن یکی دو ستون چیز نوشتند.

س - شما مهوش معروف را میفرمائید که آوازه خوان ورقاص بود؟

ج - بلی فکر میکنم. من در سخنرانی ام گفتم چطور است که این اجتماعات چند هزار نفری و این سخنرانی هایی که میشود به اندازه فوت چنین زنی هم برای جرایدمهم نیست که چیزی راجع به آن نمی نویسند و حتی بردن اسم جبهه ملی هم برای آنها جزو محرمات است. با فضا حتی که در انتخابات دوره ی بیستم ظاهر شد ناچار شدند که خودشان آن را باطل اعلام بکنند. حکومت دکتر اقبال هم مستعفی گردید و شریف امامی نخبست وزیر شد.

در اینجا باید این نکته ی فراموش شده در مصاحبه را اضافه کنم که در زمان حکومت مهندس شریف امامی شورای جبهه ملی تصمیم گرفت که به شیوه ی مبارزات زمان مرحوم دکتر مصدق تحصن برای آزادی انتخابات ترتیب بدهد. چون اکثریت اعضا شوری امیدی به شخص شاه نداشتند قرار تحصن در ساختمان جدید مجلس سنا در خیابان سپه و مجاور دربار داده شد تقریباً همه اعضای شوری مانند سید باقرخان کاظمی، دکتر صدیقی، دکتر آذر، مهندس حسینی، مهندس زیرک

زاده ، ادیب برومند ، مهندس بازرگان ، دکتر سحابی ، دکتر خنجی ، کشاورز صدر ، نصرت الله امینی ، مهندس خلیلی ، جهانگیر حقشناس ، غنی زاده ، - علی اصغر پارسا - علی اشرف منوچهری - محمدرضا اقبال - کریم آبادی و غیره شرکت کردند - ولی قرار شد من و دکتر شاپور بختیار در خارج بمانیم و با سازمانهای خود و دانشجویان و بازار در ارتباط و فعالیت و رابطه با متحصنین باشیم - در این مدت آقای الهیار صالح به دعوت مردم کاشان برای شرکت در انتخابات به آن شهر رفته بود . در یک روز که تظاهرات بزرگی از ناحیه دانشگاه ترتیب داده شده بود و صفوف دانشجویان برای تقویت متحصنین روبرو عمارت مجلس سنا حرکت می کرد ، افواج پلیس به ماحمله آوردند و عده کثیری از جمله خود من و دکتر بختیار را مضروب و مجروح کردند . من و بختیار برای دادن گزارش به دیدار دوستان خود در مجلس سنا رفتیم که در آنجا وضع تحصن مبدل به زندان گردید و همه ما در سالن بزرگی در کنار کتابخانه مجلس سنا گرد آوردند و درهای خروجی را بر روی ما بستند و ما را از رابطه ی با خارج محروم ساختند - باز داشت در مجلس سنا مدت یک ماه یا بیشتر به طول انجامید . ولی به قرار گزارش های محرمانه که هر روز از زیر درهای کتابخانه به مامی رسید ، وضع طرفداران مادر خارج روزه روز تقویت می شد . رئیس مجلس سنا صدر الاشراف و تقی زاده و بعضی دیگر از سناتور ها چند بار به دیدن ما آمدند ولی در مذاکرات آنها هیچ نویدی از آزادی و آزادی انتخابات نبود . حتی تقی زاده که مواجه با استدلال و منطق قوی دکتر صدیقی درباره سابقه آزادیخواهی خود می شد با ضعف و ناتوانی اظهار می کرد که اوضاع و احوال ایران با زمان محمد علی شاه تفاوت پیدا کرده و امروز شرایط برای آزادیخواهی و اجرای خواسته های آقایان فراهم نیست - تظاهرات دانشجویان روزه روز شدید تر و خشن تر می شد . یک روز شنیدیم اتومبیل دکتر اقبال را به عنوان اعتراض آتش زدند . به ما محرمانه خبر رسید که دولت قصد دارد ما را از مجلس سنا خارج کند و در محل دیگری زندانی نماید که در این بین پیش آمد غیر مترقبه ای به ناگهان باعث آزادی همه ی ما گردید و آن آمدن ملکه انگلیس به ایران و برنامه دیدار وی از عمارت نوساز مجلس سنا بود . در حالیکه انتظار گرفتاری و تبعید داشتیم شبانه ناگهان زندانبانان ما اعلام کردند که لوازم و اثاثیه خود را جمع آوری کرده آماده خروج از سنا باشیم و همه ما را با سرعت با تاکسیهای کرایه به خانه های خود عودت دادند لا بد نمی خواستند در حضور ملکه انگلیس چنین نمایشی بدهند که جمعی از استادان دانشگاه

و آزادیخواهان ایران را صرفاً به اتهام تقاضای آزادی انتخابات زندانی کرده اند. در همین زمان بود که مابضایعه‌ی بزرگی مواجه شدیم یعنی فوت همکار و مبارز ارجمندمان محمود نریمان. بمناسبت فوت او در مسجد مجدبه دعوت ما مجلس ترحیمی برگزار شد. چه درختم او و چه در هفته‌ی او انبوه جمعیت چنان بود که مسجد و راهروها و صحن مسجد و خیابان را تمام فراگرفته بود و خود آن بصورت تظاهر عظیمی جلوه گرفت.

بخطردارم در روزی که تشییع جنازه میشد آقای حسین مکی خیلی آرام وی اثر و تا حدی سرشکسته وارد اجتماع ما شد و در صف اشخاصی که در مقابل جنازه ایستاده بودند شرکت کرد ولی دوستان و رفقا و مردم توجهی به او نداشتند و او کار خودش را انجام داد و رفت.

س - کسی هم متعرض ایشان نشد؟

ج - نه کسی هم متعرض ایشان نشد. در مراسم هفته که بر سر مزار او در شمیران صورت گرفت از طرف جبهه ملی سخنرانی عمده ای شد که در آن روز کشاورز صدر حملات شدیدی به شریف امامی کرد و از آنجمله خطاب به وی گفت، تکنیسین شریف امامی تو اهل اینکار نیستی، تو آزادی خواه نیستی، مردم تو را قبول ندارند، باید بروی. بالاخره انتخابات تجدید شد و در آن بر اثر مبارزات دامنه داری که به عمل آمد آقای اللهیار صالح از کاشان انتخاب شد و مورد استقبال عموم مردم تهران قرار گرفت ولی برای بقیه افراد جبهه ملی راهی و امکانی برای شرکت در انتخابات نبود. انتخابات دوم هم مانند انتخابات اول کاملاً مصنوعی و ساختگی و به اصطلاح فرمایشی صورت گرفت، با وجود این به سبب تناقضات و اختلافات در میان کارگردانهای دولتی بعضی از افراد بالنسبه مستقل توانسته بودند برای خود راهی باز کنند و وارد مجلس بشوند. از آنجمله در همان جلسه‌ی اول شخصی که ما تا آن زمان با او سابقه ای نداشتیم برخاست و در همان زمینه‌ی مطالعات جبهه ملی سخنرانی شدیدی علیه دستگاه استبدادی دولت اظهار کرد و او آقای مهندس مقدم مراغه‌ای نماینده‌ی آذربایجان بود. آقای صالح هم نطقی کردند با اینکه محدود و مختصر بود ولی همان نطق مجلس و مردم را تکان داد.

س - ایشان برای اولین بار صحبت از نهضت ملی کردند. برای اولین بار منظورم بعد از ۲۸ مرداد است.

ج - بله ایشان بعد از کودتای ۲۸ مرداد برای اولین بار در مجلس صحبتی درباره نهضت ملی کردند. حکومت شریف امامی هم در این موقع ساقط شد. در این زمان در امریکاتغییراتی صورت گرفته و دستگاه حکومتی عوض شده بود. کندی از حزب دموکرات بعنوان رئیس جمهور انتخاب شد. همیشه در سیاست و در اداره امریکاموقعی که دموکراتها و یا جمهوری خواهان بر سر کار میآیند تحولاتی پیدا میشود. کندی از جمله افرادی بود که تغییرات عظیمی در اداره امریکا و در روشهای مرتجعانه آیزنهاور و دالس وارد آورد. او باروش شاه مخالفت داشت و از فسادى که در دستگاه ادارى ایران بود مستحضر شده بود و لزوم اصلاحاتی را احساس میکرد. وی کندی و دموکراتهای همکارش همان روشهای استعماری و ارتجاعی آیزنهاور را ادامه دادند. یعنی بدون توجه به افکار عمومی مردم ایران با اطلاعات ناقص و غلطی که بدست آورده بودند در پیش خود برنامه های بی اساسی برای اداره ی ایران ترتیب داده و نامزد اجرای آن را نیز که باید متکی به آنها باشد انتخاب کرده بودند. ملت ایران در آن موقع در درجه اول آزادی می خواست ، در درجه اول دموکراسی می خواست ، می خواست مقدراتش را خودش در دست بگیرد. اگر سیاست های خارجی هیچ عمل مستقیمی نمی کردند و خود را قیم ملت های دیگر نمی دانستند، همین قدر خودشان را موافق با تمایلات واقعی ملت هانشان میدادند و اجازه میدادند که ملت هانقدرات خودشان را در دست بگیرند، نه تنها زمینه برای اصلاحات اجتماعی و برای دموکراسی در ایران فراهم میشد بلکه حتی زمینه برای دوستی نسبت به آنها بیشتر فراهم میشد. وی دستگاه کندی هم مانند دیگر دستگاههای خواستند افرادی را که خود آنها می شناسند و برمی گزینند مامور و مسئول اداره ی مملکت ایران بشوند. کندی از سال ۱۳۳۴ که امینی سفیر ایران در امریکا شد با او آشنایی داشت ، در این مدت هم عوامل امریکایی مرتباً با آقای دکتر امینی مرتبط بودند. این حقیقت تاریخی واضح و آشکاری است و به هیچوجه جزو اسرار نیست ، خود شاه بارها به آن اقرار کرد که بر اثر فشار امریکایی ها بود که امینی را به نخست وزیری انتخاب کرد. امینی بلافاصله مجلس مجدداً انتخاب شده را منحل کرد. مردم ایران به آن اعتراضی نداشتند زیرا از آن انتخابات راضی نبودند. در همان روزهای اول حکومت امینی بود که ما از پیش اعلام میتینگى در جلالیه کرده بودیم و آن میتینگ یکی از مهمترین اجتماعات و یکی از مهمترین تظاهرات تاریخی ملت ایران بود. یکی از روزهایی که ممکن بود واقعاً مقدمه و سرنوشت ساز باشد.

آنطوریکه روزنامه هانوشند قریب هشتاد هزار نفر در آن شرکت کردند. در آن میتینگ دکتر صدیقی و دکتر بختیار سخنرانی کردند و نطق اصلی و اساسی را بنده کردم. در آن نطق بود که من گفتم ایران تخته‌ی هرزه مشق سیاست‌های خارجی نیست که هر روز نقشی در آن بکشند و روز بعد آن را با کهنه کثیفی پاک کنند. ایران صفحه شطرنج بازی آنها نیست که به میل خودشان مهره‌ای را جلو بیاورند و مهره‌ای را عقب ببرند. ایران کشوری است که محل سکونت یک ملت بزرگ است، ملتی که دارای سوابق تاریخی عظیم است و می‌خواهد خود را و حاکم مقدرات خودش باشد، سرنوشت خودش را خود او تعیین کند. من در اینجا بنام ملت ایران علناً و آشکاراً به دنیا خطار می‌کنم که سرنوشت ایران باید در ایران و در تهران بوسیله‌ی نمایندگان منتخب ملت ایران معین بشود نه در لندن، نه در مسکو و نه در واشنگتن. این جمله تاریخی بود که در آن روز بیان شد و روزنامه کیهان تمام متن نطق مرا منتشر کرد. این سخنرانی بقدری مؤثر بود که سناتور ابراهیم خواجه نوری نویسنده‌ی معروف یکی از نامه‌هایش را بنام آن چاپ و منتشر کرد و آن را یکی از مهمترین نطق‌های سیاسی ایران خواند. باینکه تصمیم مادران موقع این بود که در آن میتینگ نسبت به بعضی مسائل سیاسی حاد صحبتی نشود که تحریک‌آمیز باشد، دکتر بختیار در آنجا مطالبی اظهار کرد که برای مازیان بخش بود و غالب اشخاص متوجه آن شدند و بعد هم مورد ایراد و اعتراض قرار دادند ولی خوب بالاخره حرفی بود که از دهن خارج شده بود. نمیدانم توجه به آن دارید یا خیر؟

س - بله من توجه دارم ولی اگر شما بفرمائید که ضبط شود خیلی بهتر خواهد بود که دقیقاً روشن بشود آن مطلب چه بود. گویا یکی راجع به پیمان سنتو بود.

ج - بله یکی راجع به پیمان سنتو بود. در آن زمان راجع به آن خیلی صحبت میشد. خبرنگاران خارجی و امریکایی و حتی شاید ماموران آنها به منازل رهبران جبهه ملی خیلی می‌آمدند و یکی از مسائلی که همیشه می‌پرسیدند راجع به پیمان سنتو بود. آنها در توهمات خود ما را متماایل به سیاست شوروی میدانستند و باین سؤال می‌خواستند ما را ایدام بیاندازند.

در جواب آنها من می‌گفتم که این پیمان سنتو تضمین و تامین کامل به ما نمیدهد. مسئولیت برای ما بوجود آورده، تعهد برای ما ایجاد کرده ولی تعهد متقابل به اندازه‌ای که تضمین کامل برای ما داشته باشد ندارد. بنابراین معتقد هستیم که این پیمان

باید مورد بررسی و ارزیابی مجدد قرار بگیرد. نظری که ما داشتیم این بود زیرادران پیمان نه انگلستان و نه امریکا که محرکین اصلی آن بودند خود هیچگونه تعهد قابل اطمینانی بر عهده نگرفته بودند و به هیچوجه معلوم نبود که چنان پیمان تحریک آمیز و عملاً بی اثری در آن زمان به نفع صلح جهان و صلاح ایران باشد. این جریانی بود که سیاست انگلستان در آن موقع بوجود آورده و تظاهر تحریک آمیزی نظیر پیمان بغداد در زمان رضاشاه که بی فایده و اثر بودن آن کاملاً به ثبوت رسیده بود. ولی ما نمی خواستیم در آن موقع طرفیتی با آن ایجاد کنیم که بصورت تظاهریه جانبداری از طرف دیگر معرفی شود.

س - بله ، مسئله دوم مربوط به کنسرسیوم بود.

ج - بله مسئله دوم مربوط به کنسرسیوم بود. اصل و اساس مبارزه ی ما بر سر مسئله نفت بود. طبیعی است اگر حکومتی از جبهه ملی بر سر کار می آمد قرارداد کنسرسیوم را به حال خود باقی نمی گذاشت . ما آن قرارداد را منافی ملی شدن صنعت نفت می دانستیم ولی در آن زمان که مبارزه بر سر آزادی و اصول مشروطیت و اجرای قانون اساسی بود لزومی نمی دیدیم که درباره ی آن نظر قاطع اظهار کنیم . هر وقت سئوالی راجع به آن میشد باز به همان ترتیب جواب میدادیم که باید ارزیابی مجدد بشود.

س - آقای دکتر سنجابی شما در آن موقع برای برگزاری این میتینگ و اصولاً تشکیل دادن سازمان جبهه ملی با آقای دکتر علی امینی تماسهایی هم داشتید؟ چون آقای دکتر امینی گفتند که من به نمایندگان اینها گفتم که شما بروید حزب خودتان را درست بکنید، جبهه ملی مال شما نیست ، جبهه ملی دکان دکتر مصدق است و شما می خواهید از سرقفلی نام دکتر مصدق استفاده بکنید. اگر شما راست می گوئید بروید و احزاب خودتان را درست بکنید. در ضمن ایشان گفتند که يك عده ی زیادی از آن افرادی را که در میدان جلالیه آمده بودند خود مایعنی دولت امینی و سازمان امنیت آنجا فرستاده بود اما جبهه ملی فکر کرد که اینها واقعاً از طرفداران جبهه ملی بودند. می خواستم بینم نظر شما راجع به صحبت های آقای امینی چیست و روابطتان را در آن زمان کمی توضیح دهید.

ج - تقریباً روز بعد از سنجابی که وزیر پر سرو صدای امینی بود به من تلفن کرد و از خواهش کرد که ملاقات کند. در منزل یکی از خویشاوندان من که پشت دانشگاه است به ملاقات من آمد. او به من گفت ، شما اشتباه نکنید، شاه خیلی قوی

است و شما اگر با امینی در بیافتید شاه را تقویت می کنید . منم به ایشان جواب دادم که رابطه ی ما با شاه معلوم است . ما شاه را فقط بعنوان پادشاه مشروطه قبول داریم و این را علنی و آشکار در نطق هایمان میگوئیم . شاه هم بیچوجه نظر خوبی نسبت به ما ندارد و ما از گفتن این نکته که اجرای کامل اصول مشروطیت را می خواهیم ابانداریم و بر سر این موضوع اساساً مبارزه می کنیم . اگر امینی راست می گوید و او هم با این فکر موافق هست بسم الله ، الان که ایشان نخست وزیر هستند بیایند مانند یک نخست وزیر مشروطه قانونی حالا که مجلس را تعطیل کرده اند به امر انتخابات مجلس پردازند و اگر مجلسی انتخاب بشود که ۲۰ درصد یا ۱۰ درصد از نمایندگان واقعی مردم در آن شرکت کنند پایه مشروطیت ایران مستحکم خواهد شد و شاید هم امینی موقعیت بهتر و قویتر و محبوبیت بیشتری پیدا کند . ولی با وضع کنونی شما آقای امینی ناچار است یا تکیه گاهش خارجی باشد و یا شاه باشد و در میان ملت ایران معلق خواهد بود . دیر یا زود شما این نکته را خواهید فهمید . این مطلبی بود که بنده صریحاً به ارسنجانی گفتم . اما درباره ی اینکه آنها جمعیت فرستادند یا اینکه امینی به ما گفته است که آقا بفکر خودتان باشید و شما تشکیلات خودتان را بدهید . اولاً او همچین حرفی اصلاً نزده ، ثانیاً اگر هم زده غلط کرده و حرفش بی اساس ولی مورد بوده برای اینکه ما دنباله رو کار مصدق بودیم ، ما همکارهای مصدق بودیم و بر اثر همان مبارزات برخاسته بودیم ، احزاب ما هم همان احزای بودند که قبل از مصدق در آن خط مبارزه میکردند و مصدق راهم در همان خط تائید و تقویت میکردند . بنابراین حرف آقای امینی جز هوچی گری عادی او نبوده است .

س - معذرت می خواهم من يك سوال دیگر اینجادرم . آقای امینی راجع به مسئله انتخابات که شما میفرمائید صحبت کردند و چنین استدلال کردند که در آن زمان اوضاع اقتصادی ایران بی اندازه خراب بود و در عین حال اگر من (آقای امینی) انتخاباتی میکردم شاه در آن انتخابات دخالت میکرد و بلوا و آشوب برقرار میکرد که اینک قوام السلطنه هم نتوانست انتخابات را آزاد بکند و حتی دکتر مصدق هم نتوانست انتخابات را آزاد بکند و ناچار شد که انتخابات دوره ی هفدهم را متوقف بکند . اگر من انتخابات میکردم شاه هم همین بلوا و آشوب را به پامیکرد اما مقصد من این بود که اول اوضاع اقتصادی مملکت را سروسامان بدهم و بعد به انتخابات پردازم . پاسخ شما به آقای امینی چه خواهد بود؟

ج - عرض کنم این عذر به مراتب بدتر از گناه است . اولاً سروسامان دادن به اوضاع اقتصادی دولت منافاتی با انتخابات نداشت . اگر او برنامه ای و نقشه ای داشت می توانست به این کاربرد اذد ، اتفاقاً نکته ی دومی که من ضمن بیاناتم می خواستم به آن اشاره بکنم و حتماً می کردم همین نکته است که شما پیش کشیدید و آن راجع به برنامه اقتصادی او بود . برخلاف تصور او ، او نه تنها اقتصاد مملکت را به راه نیانداخت و از کساد و بحران بیرون نیآورد بلکه اقتصاد ایران را فلج ساخت و یکی از موجباتی که ما با او اختلاف داشتیم همین موضوع سیاست اقتصادی او بود برای اینکه از جمله ی کارهایش این بود که اعتبارات بانکی را بکلی متوقف ساخت آنهم در زمانی که ایران احتیاج به فعالیت های اقتصادی در رشته ی بازرگانی و صنعتی و در کارهای ساختمانی داشت که مردم بیکار را جذب بکنند و این کارها هم شروع شده بود در آن زمان تورم یولی اصلاً وجود نداشت . امینی يك مرتبه آمد و اعتبارات را متوقف کرد . متوقف کردن اعتبارات یعنی متوقف کردن همه ی فعالیت های اقتصادی . وزیر دارایی امینی آقای دکتر بهنیا ، که یکی از برگزیده ترین کارشناسان مالی ایران بود و بنده با او سابق همکاری از دوران رضاشاه در وزارت دارایی داشتم در همان زمان مقاله مفصلی در مجله رسمی بانک ملی نوشت که من آن مقاله را در حضور دانشجویان دانشگاه وابسته ی جبهه ملی قرائت کردم .

در آن مقاله بهنیا علنی و آشکار نوشته بود که ما ورشکسته به تقصیر هستیم یعنی وزیر دارایی اقرار به ورشکستگی به تقصیر دولت کرده بود . بنابراین برنامه امینی هم در این مورد يك برنامه فلج کننده و از اعمال اشتباه آمیز ایشان بود . بله ما درباره ی انتخابات با او خیلی اختلاف داشتیم . بخاطر دارم علاوه بر آن ملاقات که ارسنجانی شخصاً با من کرد ، در منزل یکی از دوستان مشترك مادر شمیران که حالا متأسفانه اسم او بخاطر من نیست چهار پنج نفر از رهبران جبهه ملی یعنی دکتر صدیقی ، اللهیار صالح و بنده و کشاورز صدر و شاید هم سید باقر خان کاظمی و دکتر بختیار بادکتر امینی ملاقات کردیم که شاید راه حلی برای رفع اختلاف پیدا شود . مطلب اساسی ما بر سر انتخابات بود . ما می گفتیم شما که مجلس را تعطیل کرده اید اکنون مخالف و مناقض با قانون اساسی هستید . اگر به قانون اساسی خود را پایبند میدانید آن قانون می گوید انتخابات در مدت سه ماه از انحلال مجلس باید شروع بشود و شما باید این انتخابات را انجام دهید اما اینکه می گوئید که دربار و ارتش و ایادی درباری در این امر دخالت

می‌کنند این عذر نخواهد بود، این مفهوم و معنایش اینست که هیچوقت انتخابات در ایران صورت نگیرد. شما اگر خودتان را نخست وزیر مستقل و مسئول میدانید و معتقد به اصول مشروطیت و حکومت ملی هستید کوشش بکنید هر قدر ممکن است انتخابات آزاد باشد. در دوره های پیش حکومت‌های وقت به دستور شاه انتخابات را صد در صد فرمایشی انجام میدادند، حکومت شما قلاً کاری بکند که عامل اراده‌ی او در تحمیل اشخاص نباشد، حتی الامکان بی طرف باشید، وقتی شما که رئیس دولت هستید و استانداران و فرمانداران که تا حدودی از دستورات شما پیروی میکنند رعایت ظاهر آزادی انتخابات را بکنید، نمی‌گوئیم که انتخابات صد در صد آزاد و قانونی صورت خواهد گرفت چنانکه در زمان مصدق هم نگذاشتند کاملاً آزاد باشد ولی در زمان مصدق ۶۰ درصد یا ۷۰ درصد نتیجه بخش بود. حالا اگر در زمان شما این کوشش را بکنید و تنها ۲۰ درصد نتیجه بخش باشد در شهر تهران مردم مسلماً موفق خواهند شد که نمایندگان را مطابق تمایلات خود انتخاب بکنند. در ولایات هم در بسیاری از جاها افرادی مطابق تمایلات مردم انتخاب خواهند شد. بنابراین لا اقل يك اقلیت بیست یاسی نفری در مجلس بوجود خواهد آمد و همین بیست سی نفر پایگاه محکمی اگر نه برای تشکیل اکثریت برای حفظ آزادی‌های عمومی و دفاع از منافع ملی خواهد بود. و پایگاهی خواهد بود که شما هم میتوانید به آن تکیه کنید و حتی ممکن است همان اقلیت جزو مدافعین شما بشوند و نیرویی به شما بدهند.

ولی او در آن زمان فقط تکیه به خارج داشت. در همین روزها بود که شاه سفری به خارج از ایران کرد. به امریکا آمد و با کندی ملاقات کرد. ظاهراً کندی هم او را خوب تحویل نگرفت. وقتی شاه در آن سفر از تظاهر عظیم میدان جلالیه ما خبردار شد به وحشت افتاد و به امینی برای جلوگیری از توسعه‌ی جبهه ملی فشار آورد. امینی در آن موقع بجای اینکه بعنوان يك نخست وزیر مستقل و آزاده مثل بعضی از نخست وزیران دیگری که بودند در خط قانونی ایستادگی بکند، تسلیم شاه شد و برای راضی کردن او جبهه ملی را قربانی کرد. ما را فدای شاه کرد به این امید که پشتیبانی شاه نسبت به او ادامه داشته باشد و با پشتیبانی سیاست خارجی هم که باعث برسر کار آمدن او شده بتواند به حکومتش و به هوچیگری‌هایش ادامه بدهد. او از آن آدم‌های پر حرف و راجی بود که بموقع و بموقع دائماً سخنرانی میکرد ولی غالب حرف‌هایش نمایشی و بی اثر بود. خلاصه از آن جلسه هم که در منزل يك دوست مشترك تشکیل شد و بحث

های زیادی کردیم نتیجه ای حاصل نشد بنابراین بین ما و او که در روزهای اول حکومتش تفاهمی بود تفاهم بهم خورد و روزه روز جدایی و فاصله بیشتر میشد. حکومت امینی علیه ماموضع سخت و شدید گرفت و عین رفتاری باما کرد که حکومتهای اقبال و شریف امامی میکردند یعنی در جلوگیری کردن از انتشارات ما، اجتماعات ما و ندادن امتیاز روزنامه به ما، در تابستان همانسال بمناسبت پیش آمدن تیرمأمی خواستیم برای تجدیدخاطره ی آن

س - ۳۰ تیر ۱۳۳۱

ج - بله ، برای تجدیدخاطره ی ۳۰ تیر و تجلیل از شهدای آن تظاهراتی بکنیم ، از این رودعوت به میتینگ کردیم و روز قبل از میتینگ بر سر مزار شهدارفتیم و در موقعی که با تومبیل هایمان به درگورستان ابن بابویه رسیدیم بخاطر دارم که مرحوم طالقانی هم از طرف دیگر آمد و به ماملحق شد، در آنجایم ی مارهبران جبهه ی ملی و همراهان مارا گرفتند و توقیف کردند و به زندان بردند و در روز بعد هم که شهر به حالت آمادگی نظامی درآمده بود از اجتماع مردم بانبروی نظامی جلوگیری کردند.

س - قبل از این توقیف چند بار جبهه ملی با آقای امینی و آقای ارسنجانی ملاقات و گفتگو داشت ؟

ج - حداقل دو بار ، یکبار ارسنجانی مرادید و یکبار کمیته ی ما با خود امینی ملاقات کرد. در این دستگیری ۳۰ تیر ما تقریباً بیش از هفت یا هشت روز در زندان نبودیم ولی در همین چند روز که در زندان بودیم محل باشگاه مارا که از خیابان فخرآباد به خیابان دمشق منتقل شده بود ، حکومت نظامی امینی تصرف کرد و دیگر آن راهیچوقت به ما تحویل نداد.

امینی در امور اقتصادی به خیال خودش به اقدامات و اصلاحاتی دست زد که در واقع بیشتر فلج کننده بود. علاوه بر آن تظاهراتی بعنوان جلوگیری از فساد و دستگیری مفسدین و رشوه خواران و متخلفین کرد و جمعی را به عناوین مختلف به زندان انداخت و همه روزه به سخن پراکنی های پرت و پلا می پرداخت . ما که از داشتن باشگاه و روزنامه و آزادی اجتماعات و انتشارات محروم شده بودیم به توسعه تشکیلات خود مشغول شدیم ، در دانشگاه و در بازار و در میان کارمندان سازمان های دولتی شبکه های وسیعی بوجود آوردیم ، در سازمان دانشجویان دانشگاه تهران قریب صدحوزه داشتیم ، در بازار تهران تعدادحوزه ها از صد متجاوز بود و همینطور در اغلب سازمان های

دولتی مخصوصاً در میان فرهنگیان گسترش قابل توجهی پیدا کرده بودیم . در واقع سازمان جبهه ملی در آن زمان وسیع ترین و نافذترین تشکیلات سیاسی کشور ما شده بود . بتدریج شروع کردیم که در بین دانش آموزان دوره ی دوم دبیرستانها هم سازمانی بنام جوانان طرفدار جبهه ملی بوجود بیاوریم . دبیرستانهای بزرگ آنوقت مثل دبیرستان دارالفنون ، دبیرستان هدف ، دبیرستان البرز و دبیرستانهای دیگر عده ای دانش آموز وابسته به جبهه ملی داشتند . در یکی از روزهای دیماه خبردار شدیم که دانش آموزان طرفدار جبهه ملی در دارالفنون تظاهراتی صورت داده و عده ای از آنها را اخراج کرده اند . بمناسبت اخراج آنها ما مراجعه به مسئولین دبیرستان و مقامات وزارت فرهنگ کردیم ولی در برگرداندن آنها مؤثر واقع نشد . دانشجویان دانشگاه به طرفداری از آنها پرداختند و برای روز اول بهمن ماه تظاهراتی ترتیب دادند که البته باموافقت تشکیلات مرکزی جبهه ی ملی بود که من مسئول آن بودم . در این روز عوامل دولت و چماقداران و سربازان گارد مسلح به دانشگاه حمله آوردند و فجایع عظیمی صورت دادند . درها و شیشه ها را شکستند ، کتابخانه ها را به هم ریختند ، عده ای از دانشجویان پسر و دختر را زخمی کردند بطوریکه دکتر فرهاد که در آن زمان رئیس دانشگاه بود به من همان روز تلفن کرد و گفت ، کاری اینها در دانشگاه کردند که سپاه مغول هم نکرده است . با اینکه دکتر فرهاد منتخب شخص شاه بود خود او این حرف را بمن زد و شورای دانشگاه را همان روز دعوت کرد و همان روز نامه ی اعتراض آمیزی درباره ی این عمل و تجاوز وحشیانه به دولت نوشتند و استعفای خودشان را اظهار کردند که خیلی موجب برآشفته گی شاه و علت مغضوبیت بعدی دکتر فرهاد گردید .

س - آقای امینی معتقد است که این جریان در واقع توطئه ی خود شاه علیه دولت او بود و جبهه ملی هم دانسته یا ندانسته وسیله و آلت این توطئه قرار گرفت .

ج - عرض کنم آقای دکتر امینی در هر زمان بیک کیفیتی مطابق مصلحت وقت بیانی میکنند و گناه خود را توجیه میکنند . در آن زمان که شاه قدرت داشت و او علناً نمی توانست به شاه اعتراض بکند ، تظاهرات آن روز دانشجویان و جبهه ملی را منسوب به سپید بختیار میکرد . می گفت این اقدام و تحریک او بوده و عوامل جبهه ملی مرتبط به بختیار بوده اند . بعد نظرش را ، حالا که شامی گوئید ، تغییر داده و می گوید ، شاه آنها را تحریک کرده بود که علیه او اقدام بکنند . در واقع تمام اینها دروغ محض است .

البته این تظاهرات بصورت همراهی و همدردی بادانش آموزان اخراج شده و علیه حکومت امینی بود این مسلم است . ولی اینکه مرتبط باشاه باشد یا مرتبط با بختیار باشد و یا مرتبط به عوامل دیگری خارج از جبهه ملی باشد بکلی برخلاف واقع و دور از حقیقت است .

حکومت دکتر امینی بر اثر این پیش آمده کثیری از رهبران و مسئولین جبهه ملی را به زندان انداخت که از آن جمله بنده بودم ، دکتر صدیقی بود ، مهندس خلیلی بود ، زیرک زاده بود ، دکتر آذر بود ، مهندس حسینی بود ، کشاورز صدر بود ، دکتر بختیار بود ، مسعود حجازی بود ، دکتر خنجی بود ، وعده کثیری هم از دانشجویان وابسته به جبهه ملی بودند که آنها را در طبقه پائین زندان موقت شهر بانی زندانی کردند و ما را در طبقه بالای آن موسوم به بهداری که یکی از دانشجویان زندانی شده طبقه پائین همین آقای بنی صدر اولین رئیس جمهوری حکومت انقلابی ایران بود ، اتفاقاً در همان ایام چند نفر از زندانیان دیگر را که بعنوان دزدی و اختلاس و رشوه خواری و یا به اتهام توطئه چینی علیه حکومت امینی زندانی شده بودند بیش ما آوردند و هم زندان با ما کردند که از جمله رشیدیان و سناتور فرود و پسر آیت الله بهبهانی و مهندس فروغی بودند .

اتهامات علیه ما ظاهراً این بود که تظاهرات روز اول بهمن دانشگاه ارتباط با سپید بختیار داشته است . به دفعات مکرر ما را به محل بازجویی بردند و از یکی یکی ما به دقت بازجویی و بازپرسی کردند و چندین ماه بازجویی ها به شدت ادامه داشت ، همچنین از دانشجویان تنهاتنها و یا با هم بازپرسی ها کردند و پرونده قطور و عظیمی برای آن تشکیل دادند .

در اینجا لازم است به يك نکته حساس اشاره کنم و آن اینست : با اینکه نهضت آزادی در ابتدای تشکیلات جبهه ملی دوم اسماً با ما بود و با همکاری داشت ولی در دوران امینی ، مهندس بازرگان و رفقای با امینی همراهی و همکاری میکردند . شاید پیش خودشان چنین توجیه میکردند که تقویت از امینی مخالفت باشاه است و بهیچوجه به دنبال اینکه رفقای آنها را مبارزان جبهه ملی راهمکاران دکتر مصدق رانندانی کرده و مورد اتهام ناروای قرار داده و نسبت کذب ارتباط با تیمور بختیار و باشاه و با دیگران به آنها میدهند گرفته و در مقام دفاع از ما بر نیامدند . بلکه جلسات ارتباط و مذاکره با امینی بطور مرتب و منظم داشتند . خلاصه با اینکه خیلی کوشیدند و افراد متعددی از ارتشی ها و از دادگستری در این بازجویی ها بطور دقیق شرکت کردند ، ولی چون از هیچ جایی نتوانستند کوچکترین

دلیلی، اثری، شاهدهی بدست بیاورند که این تظاهرات ارتباط با دارو دستمای یا شخصیتی خارج از جبهه ملی داشته است ناچار مدت مدیدی آن را متوقف کردند و بالاخره اظهار رأی کردند که هر چند در نتیجه تحقیقات و بازپرسی‌ها معلوم نشده که جبهه ملی در واقعه اول بهمن ارتباط با عوامل دیگری داشته باشد ولی بعلت اینکه نتوانسته است انضباط در دانشجویان برقرار کند که آن آشفتگی بوجود نیاید از این جهت مرتکب تقصیر شده است. تنها ایرادی که بر ما گرفتند این بود که دانشجویان در آن روز تظاهرات شدید و سنگ پرانی کرده اند و عدم دیسپلین آنها ناشی از ضعف انتظامات جبهه ملی بوده است.

س - آقای دکتر معذرت می‌خواهم حالا که شما صحبت از نهضت آزادی فرمودید از آنجایی که این جمعیت نهضت آزادی از بطن جبهه ملی دوم درآمد ممکن است لطف فرمائید و یک مقداری برای ما توضیح بدهید که اصولاً این اختلاف چرا ظاهر شد که منجر به تشکیل شدن نهضت آزادی شد؟

ج - نمیدانم در روز پیش خدمتان توضیح دادم؟

س - راجع به نهضت آزادی چیزی نفرمودید.

ج - عرض کنم موقعی که ما جبهه ملی را تشکیل دادیم و شورای جبهه ملی تشکیل شد و جلسات شوراها و جبهه ملی در منزل های ما، منزل سید باقر خان کاظمی یا دکتر صدیقی یا صالح یا جاهای دیگری، تشکیل میشد و در این جلسات آقای مهندس بازرگان و آقای دکتر سجایی و آقای طالقانی و شاید هم آقای نزیه و شاید هم افراد دیگری از آنها بودند. یکروز که ما، و این قبل از حکومت امینی و در همان اوایل تشکیل جبهه ملی بود، در منزل آقای دکتر صدیقی بودیم، در همان خیابان پامنار، نشریه ی چاپ شده و پیل کپی شده در حدود بیست و چند صفحه بدست ما رسید که با امضای نهضت آزادی ایران بود که در آن بطور صریح و آشکاره جبهه ملی حمله شده بود. به رهبران جبهه ملی از آنجمله به نام دکتر صدیقی، سنجایی، کاظمی و صالح حمله شده بود که اینها افراد فرصت طلب هستند و موقعی که ملت برای مبارزه ظاهر میشود آنها هم از سوراخها بیرون می‌آیند و در روزهای دیگر معلوم نیست کجا هستند و از این جور حرفها که حالا بنده درست مطالبش را به خاطر ندارم. این نشریه در همان جلسه بدست ما رسید و همانجا مطرح شد. آقای مهندس بازرگان و آقای دکتر سجایی هم حضور داشتند. رفقای جبهه ملی شروع به اعتراض کردند که آقایان دورویی چیست

و چطور قابل توجیه هست . شما با ما هستیدی نیستید . اگر ما را صمیمی و صادق و درست میدانید و با ما هستی پس این انتشارات چیست ؟ اگر ما همین هستیم که در این نشریه نوشته اید پس چرا با ما هستی ما تصور میکنیم که این نشریه بدون اطلاع شما و از طرف اشخاصی غیر از رفقا و دوستان شما نوشته شده و معمول است . آقای مهندس بازرگان گفت ، نخر معمول نیست و آن را رفقای ما نوشته اند . گفتیم به به مبارک است همه ی رفقای ما اعتراضات شدید کردند . حالا اسم نمی برم چه کسانی بودند ولی همه اعتراض کردند که این يك دورویی محض است . شما موظف هستی یا آنها را اخراج کنی و یا از ما کنار بگیری . بازرگان گفت ، ما نمی توانیم آنها را اخراج بکنیم ولی از آنچه نوشته اند متأسف هستیم . گفتیم ما با اشخاصی که ما را خائن میدانند و خدمتگزار ملت نمی دانند نمی توانیم همکاری بکنیم . این سبب شد که از آن تاریخ آنها دیگر در جلسات ما شرکت نکنند ولی در عین حال خودشان را وابسته به جبهه ملی بدانند . وضع بر همین منوال بود تا موقعی که حکومت امینی تشکیل شد و آنها از همراهان او شدند با جریانهایی که بعداً بظهور رسید و از آن صحبت خواهیم کرد .

س - این بحثی را که میفرمائید در همان زمانی بود که کنگره جبهه ملی تشکیل شده بود و شورای جبهه ملی هم بود که شما با این جزوه رو برو شدید؟

ج - خیر کنگره هنوز تشکیل نشده بود . این در همان سال اول است .

س - ۱۳۳۹

ج - بله ۱۳۳۹ و هنوز هم حکومت امینی نیامده بود . شاید حکومت دکتر اقبال بود و یا شریف امامی ، مسلماً زمان حکومت دکتر اقبال بود .

س - ولی آنچه آنها بنام نهضت آزادی بودند؟

ج - بلی به اسم نهضت آزادی بودند .

س - من شنیدم که اختلافات از زمانی شروع شده بود که در جبهه ملی صحبت از اصلاحات ارضی میشد و یا حتی خانم های بدون حجاب در درون جبهه ملی میآمدند .

ج - نخر آن داستان جدایی است که بعداً به آن می رسمیم .

س - پس این اولین باری بود که شما متوجه شدید که آقایان با اصطلاح آنچه آنان که تظاهر میکنند موافق بارهبران جبهه ملی نیستند .

ج - بلی اولین بار بود .

س - چیزی که برای من عجیب هست اینست که در سال ۱۳۳۲ کودتا شد .

بعد از آن نهضت مقاومت تشکیل شد که شما آقای مهندس بازرگان و آقای طالقانی و احزاب جبهه ملی همه اینها در همان نهضت مقاومت بودند. بعد که نهضت مقاومت ملی کارش به آن دلائلی که شما اشاره فرمودید ادامه پیدا نکرد، و هفت سال بعد از کودتای سال ۱۳۳۹ جبهه ملی بوجد آمد. خوب در این مدت مبارزه همانطوریکه آقایان نهضت آزادی بودند شماها هم بودند بنابراین این چه مسئله ای بود که بگویند هر وقت که با اصطلاح سروصدایی نیست و مردم تکان نمی خوردند شما نیستید، خوب آقایان هم نبودند.

ج - در واقع همین است. در مدت نهضت مقاومت بطوریکه اشاره کردم من در مخفیگاه بودم و دوستان دیگر نیز یاد رزندان و یا مخفی بودند. آنها که آزاد بودند همه در آن نهضت کم و بیش شرکت داشتند. و تا حکومت امینی باقی بود مادرزندان ماندیم. حکومت او در سال بعد ساقط شد و علم بر سر کار آمد. من و دکتر بختیار آخرین دوزندانی بودیم که بعد از هفت ماه در شهریور ۱۳۴۱ آزاد شدیم. رفقای دیگر که بیست روز یا یکماه قبل از ما آزاد شده بودند شروع به فعالیت و تشکیل جلسات شورای جبهه ملی کرده بودند.

وقتی که بنده آزاد و وارد جلسه ی شورای شدم گفتگوی تشکیل کنگره جبهه ی ملی درین بود چون از یک سال پیش اعلام کرده بودیم که در سال آینده کنگره جبهه ملی از نمایندگان احزاب و جمعیت ها و شعب مادر شهرستانها تشکیل خواهد شد. این وعده را از این جهت داده بودیم که سازمانهای ما وسعت یافته و هم مسلکان اعتراض داشتند که سازمان مادمو کراتیک نیست، شورای عالی و کمیته مرکزی انتخاب نشده اند و خط مشی و اهداف ما روشن نیست. بنابراین بعد از آنکه از زندان امینی خلاصی پیدا کردیم موضوع تشکیل کنگره مطرح شد. بنده چون اطلاع یافتم که در داخل جبهه ملی بعضی از افراد هستند که نسبت به اصالت تظاهرات اول بهمن و نسبت به مبارزه ای که جزو افتخارات ما بوده سیمپاشی میکنند و بعضی ها که نسبت به بعض دیگر رقابت دارند می خواهند از آن پیراهن عثمان بسازند، بنابراین در اولین روزی که باشورا مواجه شدم گفتم، چون مسئول تشکیلات جبهه ملی هستم، ادامه شرکت من در جبهه ملی تنها موقوف بر این است که به اصالت پیش آمد اول بهمن رسیدگی شود که آیا افرادی از ما با اشخاصی یا عواملی خارج از جبهه ملی هر چه و هر کس باشد مرتبط بوده اند یا نه. اگر هست معلوم بکنند و باید به مجازات برسند. اگر نیست

آنهايي که اتهام زده اند بايد عذرخواهي بکنند و بايد اين استخوان لاي زخم از جبهه ملي خارج شود والا من ادامه کار نخواهم داد. شوراهم سه نفر از افراد رامعين کرد که به جريان واقعه اول بهمن رسيدگي کنند. آن سه نفر بعد از رسيدگي کامل گزارشي تهیه کردند مبني بر اینکه جبهه ملي مبارزه اصيل خود را انجام داده و در آن تظاهرات هيچگونه ارتباطی با عوامل و عناصر خارج از جبهه نبوده و پيش آمدهای ناگواری که برای بعضی از دانشجويان رخ داده نتيجه مهاجمه خشونت آميز چماقداران و تفنگداران دولتی بوده است. این گزارش در جلسه شورای جبهه ملي که آقای سيدباقرخان کاظمی رياست آنرا داشت قرائت شد. بعد از آن بنده با مسئوليت تشکيلاتی که داشتم اقدام برای تشکيل کنگره کردم. آئين نامه تشکيل کنگره به تصويب شوری رسيد، به سازمانهای خودمان در استانها، در گيلان، در آذربايجان، در خوزستان، در اصفهان، در شیراز، در خراسان و در هر جايی که شعبه داشتيم و به سازمانهای مرکزی بخشنامه فرستاديم که نمايندگان خودشان را انتخاب بکنند و برای هر محل و هر سازمان عده ی نمايندگان را به تناسب سازمانهای آنها معين کرديم. سازمانهای مرکزی جبهه ملي را که بخاطر دارم عبارت بودند از سازمان دانشجويان، سازمان بازاری ها، سازمان اصناف، سازمان کارگران، سازمان کارمندان و بانکها، سازمان فرهنگيان، سازمان ورزشکاران و سازمان کشاورزان. برخلاف اینکه به آقای دکتر مصدق گزارش داده و ایشان نيز بعداً در نامه ی خود به آن اشاره کرده بودند که نمايندگان دانشجويان را خودشان انتخاب نکردند و شما برای آنها انتخاب کرديد، خود سازمان دانشجويان جبهه ملي از هر دانشکده نمايندگان خود را انتخاب کردند و بعلت کثرت تعداد دانشجويان نمايندگان آنها نسبت به نمايندگان همه ی سازمانهای ديگر بيشتربودند. يعنی مجموعاً از ۱۷۰ نماينده که از مرکز و از استانها آمدند ۳۶ نفر نمايندگان سازمان دانشجويان دانشگاه بودند که از طرف خودشان انتخاب شده بودند. ما توجه داشتيم که بعضی از عناصر در داخل ما مشغول تفرقه افکنی و خرابکاری هستند. نهضت آزادی بعنوان يك جمعيت پيوسته به جبهه ملي در کنگره حضور نداشت ولی با سوابق مبارزاتی که آقای بازرگان و دکتر سجای و طالقانی و نزيه داشتند آنها را هم دعوت کرده بوديم که در آن شرکت کردند. بعضی از افراد آنها نيز از سازمانهای ديگر جبهه ملي انتخاب شده بودند مانند عباس شيبانی و کيل فعلي مجلس شورای اسلامي و صباغیان که بعداً وزير کشور آقای بازرگان شد.

بدین ترتیب کنگره جبهه ملی باقریب ۱۷۰ نماینده از سازمانهای مرکزی و شهرستانها تشکیل شد. مادرست که بررسی می کردیم می دیدیم که حداقل بین ۹۰ تا ۱۰۰ نفر از آنها افرادی هستند که با تمایلات اکثریت شورای جبهه ملی موافقت دارند. شاید در حدود ۴۰ یا ۵۰ نفر در بین دانشجویان و بعضی از دسته های احزاب تمایلات مخالف داشتند. آنهایی که مخالف بودند با کمال تأسف یکی دارودسته ی آقای فروهر بودند چه در میان دانشجویان و چه در سازمانهای دیگر و یکی هم دارودسته ی نهضت آزادی با دکتر عباس شیبانی و صباغیان بود. غیر از این دو دسته تعداد قابل توجهی از دانشجویان وابسته به سازمانهای چپی بودند که در داخل جبهه ملی رخنه کرده بودند. نظر ما بر این بود و این مطلب خیلی قابل توجه است که آقای سید باقرخان کاظمی را بعنوان ریاست کنگره انتخاب کنیم. در این بین اطلاع پیدا کردیم که جمعی از مخالفین نزد آقای صالح رفته با ایشان صحبت کرده و او نیز قبول کرده که داوطلب ریاست کنگره بشود و نسبت به سید باقرخان کاظمی که مردی مدیر و بسیار منظم در اداره ی جلسات و در حفظ پرونده و پیشینه و تنظیم کارها بود و علاوه شخصیتی محترم و مؤدب و ورزیده داشت شروع به بدگویی و بدزبانی کرده اند. بعضی از رفقای خیلی مؤثر شوری از آنجمله آقای دکتر صدیقی هم با انتخاب کاظمی هیچ موافقت نداشتند. از جمله مخالفین دیگر که خیلی در این باره سرو صدا و فعالیت کرد مرحوم کشاورز صدر بود.

س - هیچوقت ایشان علت مخالفتشان را توضیح دادند؟

ج - تمام بهانه جویی بود. فقط برای اینکه نامزد اکثریت بود آنها می خواستند شخصیت موجه دیگری را نامزد کنند که آراً را بشکنند. ملتفت هستید؟ حرفهایی که درباره ی کاظمی می زدند بهانه جویی بود. می گفتند وزیر خارجه زمان رضاشاه بوده. خوب اگر این بوده وزیر مصدق هم بوده پس مصدق هم نمی بایست او را بیاورد و وزیر کند. بعلاوه خود همان آقایان بعداً کاظمی را بعنوان رهبر جبهه ملی سوم انتخاب کردند. اینها بهانه جویی بود. بنده خودم شخصاً در این باب با آقای صالح تماس نگرفتم چون موضوع خیلی حساس بود، نمیشد به يك کسی گفت که شما نامزد نباشید یا باشید، بوسیله دیگران تماس گرفتیم دیدیم که آقای صالح هم قبول کرده است که نامزد ریاست کنگره بشود. با محاسبه که کردیم و با محبوبیتی که صالح داشت با عدم توجهی که ممکن بود تعدادی از رفقای ما به اصل نکته که ایجاد افتراق

ودودستگی بود داشته باشند میدیدیم که اگر به همین ترتیب رأی گیری بشود ممکن است آراء آقایان صالح و کاظمی تقریباً مساوی و نزدیک بهم باشد و از روز اول که جاسوسان سازمان امنیت و درباری در پیرامون جلسات کنگره بودند، فوراً این موضوع اختلاف و دودستگی را بصورت انعکاس نامطلوبی در مطبوعات داخل و خارج از ایران جلوه گرسازند. بنابراین خود من با آقای کاظمی صحبت کردم و به ایشان گفتم که آقای کاظمی خدا شاهد است نامزد ما و نامزد اکثریت شما بودید ولی با کمال تأسف وضعی پیش آمده که اگر ما چنین رأی گیری بکنیم از همان روز اول شکستی در آراء ما بوجود خواهد آمد بنابراین از شما خواهش می کنیم از نامزدی خودتان صرف نظر کنید. کاظمی ناراحت شد و گفت، چه کسی بامن مخالفت میکند؟ گفتم آقا بهتر است وارد اشخاص و بهانه جوئیهای آنها نشویم، واقعیت اینست و ما ناچاریم برای آن چاره جویی کنیم. هر چند آن شخص محترم و گرامی ناراحت و گله مند شد ما تصمیم گرفتیم که به آقای صالح رأی بدهیم و به دوستان و همراهان مؤثر اطلاع دادیم و مطلب را مخفی گذاشتیم. مخالفین هم قبلاً اعلام کرده بودند که نامزد آنها آقای صالح است.

مطلب دیگری که بعضی از آنها پیش کشیدند این بود تا زمانی که دکتر مصدق هست رئیس کنگره کس دیگری غیر از ایشان نمی تواند باشد. باید دکتر مصدق را رئیس کنگره انتخاب کنیم و آقای عباس شیبانی را مأمور کرده بودند که بیاید و عکس مصدق را بیاورد و پیشنهاد رأی گیری به نام ایشان بکند. خوب با این عنوان کسی نمی توانست مخالفت بکند. مافوراً تابلوی بزرگی از عکس دکتر مصدق را توی سالن در پشت سر هیئت رئیسه نصب کردیم و تصمیم گرفتیم که قبل از شروع بکار پیامی خدمت آقای دکتر مصدق صادر کنیم و ایشان را بعنوان رئیس افتخاری کنگره انتخاب کنیم و اظهار تأسف نمائیم از اینکه ایشان بعلت گرفتاری که دارند نمی توانند رهبری و اداره ی کنگره را عهده دار باشند. وقتی که جلسه تشکیل شد شیبانی با اینکه تظاهر و هیاهویی کرد ولی در برابر وضع پیش بینی نشده ی این پیشنهاد و این پیام قرار گرفت که بایانی بسیار مؤثر و هیجان انگیز نوشته شده بود و بعد هم رأی که به آن ترتیب گرفته شد بهانه ی دیگری برای آنها نماند. بعد از آن برای هیئت رئیسه که معین کرده بودیم رأی گرفتیم آقای صالح با اکثریت خیلی زیاد نزدیک به اتفاق آراء انتخاب شدند. آنها که غافلگیر شدند در وسط کار رأی شان را برگرداندند و به آقای

کاظمی دادند. اینگونه پیش آمدها و دورویی هادراجتماعات و درکارهای سیاسی متاسفانه پیش می‌آید ولی دیگر برای آنها دیر شده بود. موقعی آنها خبردار شدند که تقریباً جلسه تشکیل شده بود و در ضمن جلسه تصمیم گرفتند که به کاظمی رأی بدهند که تعداد خیلی کمی رأی آورد. دو نفر هم بعنوان نایب رئیس انتخاب شدند. بنده نایب رئیس اول و آقای دکتر آذر نایب رئیس دوم انتخاب شدیم منشی هم آقای ادیب برومند از اکثریت انتخاب شدند. و بعد هم دو کمیسیون انتخاب کردیم یکی بنام کمیسیون سیاسی برای تهیه منشور جبهه ملی و یکی هم کمیسیون اساسنامه. در این دو کمیسیون از اعضای سازمانها و احزاب در هر يك از آنها افرادی از همه ی احزاب وجود داشت. مثلاً در کمیسیون سیاسی که بنده و افراد دیگر عضویت داشتیم آقای مهندس بازرگان هم بودند. در کمیسیون اساسنامه آقای دکتر سجایی و افراد دیگری بودند. آقای فروهر و دیگران نیز همه بودند. يك منشوری تهیه شد و يك اساسنامه که همه ی آنها با اکثریت زیاد به تصویب رسیدند. بعد از آنهم بر طبق اساسنامه جدید به انتخاب اعضای شورای مرکزی جبهه ملی پرداختیم. مطابق اساسنامه پیش بینی شده بود که اعضای شورای مرکزی ۵۰ نفر باشند که ۳۵ نفرش را کنگره انتخاب کند و ۱۵ نفر دیگر در اختیار شورای باشد که بر حسب مقتضیات و با توسعه جبهه و ملحق شدن جمعیت های دیگری به آن تدریجاً انتخاب کند. آن ۳۵ نفر هم از همه ی گروهها انتخاب شدند. حالا کاظمی و حسینی و صالح و صدیقی و پارسا و بنده و دکتر آذر و اینها در رده ی اول بودیم، در رده های بعدی رفقای دیگر همه بودند. کشاورز صدر بود، دکتر بختیار بود، مهندس زیرک زاده بود، مهندس بازرگان بود، جلوتر از آنها طالقانی بود، دکتر سجایی نفر آخر بود که انتخاب نشد. از ورزشکاران پهلوان تختی انتخاب شد و غیره.

بنظر بنده در تاریخ دموکراسی ایران یعنی در تاریخ سازمانهای حزبی این کنگره جبهه ملی یکی از باشکوه ترین، مؤثرترین و دموکراتیک ترین اجتماعات سیاسی ایران بود که اگر بگویم نظیری برای آن نبوده شاید گزاف نگفته باشم. منشوری بسیار سنجیده و مفصل ترتیب داد که با احتیاجات وقت ایران تطبیق میکرد. قطعنامه فوق العاده قوی راجع به اینکه شاه باید سلطنت کند نه حکومت، راجع به اینکه سازمان امنیت يك سازمان جاسوسی و تهدید کننده آزادی و برهم زننده نظم و امنیت است و باید منحل شود راجع به آزادی زندانیان سیاسی و غیره صادر شد. منشوری

کہ مسائل مختلف مملکت را، مسائل اقتصادی، مسائل اجتماعی و مسئلہ اصلاحات کشاورزی را، مسئلہ حق رأی زنان را، مسئلہ سیاست مستقل خارجی و سیاست دفاعی مملکت را تماماً دربرداشت .

در اینجامیخواهم بگویم کہ یکی از خصوصیات ثابت و ہمیشگی شاہ خودنمایی و بہرہ گیری از عقاید و اقدامات دیگران و بخودنسبت دادن آنها بود. جبهہ ملی کہ در اینموقع یک کنگرہ بیسابقہ تشکیل داد و منشور سیاسی اجتماعی و اقتصادی مترقی ای عرضہ کرد و اجتماعات پرشوری بوجود آورد و میتینگ هایی میداد کہ در آن دہ ہا ہزار نفر شرکت میکردند. شاہ ہم در آن زمان عیناً شعارهای جبهہ ملی و روش جبهہ ملی را تقلید میکرد و در واقع ادای آن را در میآورد. می خواست بہمان صورت در اجتماعات ظاہر شود کہ عکسش را در جراید منتشر کنند و در میان مردم مثل یک رہبر سیاسی دست بلند کنند و سخنرانی بکنند و کنگرہ تشکیل بدهند ولی تمام آن ساختگی و بر اثر فشار بود. بعد ہم مواد انقلاب شاہ و ملت را بہ همان ترتیب تقریباً از روی اصول منشور جبهہ ملی عرضہ کرد و فراموش نمود مصنوعی را ترتیب داد.

اقتباس از افکار دیگران و نسبت دادن خدمات و اقدامات دیگران بخودش یکی از خصوصیات شاہ بود. همچنان کہ باقوام السلطنہ کرد و همچنان کہ با مصدق و ارسنجانی و دیگران کرد .

س - آقای دکتر معذرت میخوام ، در آن جریان کنگرہ باز ہم بین جبهہ ملی و اعضای نہضت آزادی برخورد هایی بود؟

ج - بلہ در آنجارجقای نہضت آزادی مخصوصاً آقای مهندس بازرگان سخنرانی ایراد کرد کہ در آن سخنرانی مفہومش این بود کہ باینکہ بہ منشور رأی دادہ و خود او عضو کمیسیون منشور بودہ باز با تشکیلات و اصول و روش جبهہ ملی ہمراہ نیست و آخر کلامش را با این جملہ ترکی ختم کرد، بود کہ وارد . یعنی ما ہمین ہستیم کہ ہستیم .

س - من شنیدم موقعی کہ در کنگرہ خانم های جبهہ ملی بی حجاب ظاہر شدند آقایان بعنوان اعتراض خارج شدند. ممکن است راجع بہ این مسئلہ توضیح بفرمائید .

ج - بلہ ، یکی از مسائلی کہ آنجا در بارہ اش صحبت و جنجال شد ہمین بود . مافقط دو نفر بعنوان نمایندگان زنان در کنگرہ داشتیم . یکی خانم پروانہ فروہر بود و یکی دیگر کہ اسم او را بخاطر ندارم ، موقعی کہ آنها وارد شدند اول یکی از آقایان معممین

ما بنام خلخالی بلند شد و هیاهو کرد. در کنگره چهارپنج نفر از روحانیون شرکت داشتند از آنجمله آقایان طالقانی، انگجی، سیدضیاءالدین حاج سیدجوادی، جلالی دماوندی، شبستری و خلخالی بودند. خلخالی بلند شد و اعتراض کرد و بدگفت و آنرا مخالف اصول اسلامی معرفی کرد. یکی دو نفر از نهضت آزادی‌های رفیق مهندس بازرگان نیز بلند شدند و هیاهویی برآوردند و چند نفر از آنها از جلسه خارج شدند تختی هم با آنها در آویخت. آن روحانی که اعتراض کرد پس از آن دیگر در کنگره شرکت نکرد.

س - آقای طالقانی هم از جلسه خارج شدند؟

ج - اتفاقاً آقای طالقانی ماندند و به آنها اعتراض کردند. گفت، آقا بنشینید این بازی ها چیست که در می‌آورید.

امروز صحبتان رابه تشکیل کنگره جبهه ملی رساندیم که بنظر بنده این کنگره یکی از پایه دارترین و اصولی ترین فعالیت های سیاسی بعد از مشروطیت ایران و از هر جهت دموکراتیک و مترقی و ملی بود. در همین زمان که کارهای کنگره جریان داشت و در منزل مرحوم حاج حسن قاسمیه از بازرگانان معروف تهران تشکیل میشد که اینجا باید یادش را بخیر بکنیم و خدایش بیامرزد که با نهایت فداکاری کوشش کرد، با اینکه این عمل برای او متضمن ضرر و خطر زیاد بود از هیچ چیز مضایقه نکرد.

در پیرامون آن محل عوامل سازمان امنیت با ضبط صوتهای مخصوص وجود داشتند و ما کاملاً مستحضر بودیم که آنها مراقب همه ی فعالیت های ما هستند و در داخل ماهم علی التحقیق مامورینی داشتند که بعداً هم بر ما روشن شد. در همین زمان بود که شاه از قید دکترا مینی هم فارغ شده و می خواست خودش را رهبر منحصر بفرد اصلاحات و ترقی خواهی ایران معرفی کند و به این طریق جبهه ملی را از صحنه فعالیت و سیاست خارج سازد. برنامه ی باصطلاح رفراندوم شاه و انقلاب شاه و ملت خود را عرضه کرد و موادی بظاهر ترقی خواهانه و اصلاح طلبانه از قبیل اصلاحات ارضی، انجمن های ایالتی و ولایتی، مشارکت کارگران در سود کارخانه ها، حق رأی زنان، و این نوع مسائل را که در برنامه جبهه ی ملی وجود داشت اعلام کرد و می خواست آنها را به رفراندوم و مراجعه به آراء عمومی بگذارد. ما متوجه بودیم که این رفراندوم بمعنای يك تحول اجتماعی و در خط مشی دموکراسی نیست بلکه درست برای آن است که بایک ظاهر سازی نهضت دموکراتیک ایران و حرکت

استقلال طلبی مردم ایران را متوقف بسازد و عنوان اصلاحات و برنامه های انقلاب يك برنامه ی صوری برای پرده پوشی بر روی دیکتاتوری است که می خواهد آغاز بشود .

بهین جهت جبهه ملی طی اعلامیه ی هیجان انگیزی به مردم هشدار داد که تمام این ظاهر سازیها توطئه ای برای استقرار يك دیکتاتوری جدید است و شعاری که ما دادیم این بود: اصلاحات بله دیکتاتوری خیر . و برای اعتراض علیه آن مردم را دعوت به میتینگ و تظاهر کردیم . به نظرم اعلامیه معروف ماتحت عنوان قم فاسقتم در همین زمان بود ولی قبل از اینکه تظاهرات صورت بگیرد مجدداً مارادراول بهمن همان سال ۱۳۴۱ توقیف کردند و به زندان انداختند . این باریش از دویست نفر از رهبران و از فعالین درجه اول جبهه ملی در همه ی سازمانها توقیف شدند که از رهبران اعضای شورای جبهه ملی افرادی را که بنظرم میآید از این قرار بودند: کاظمی ، صالح ، صدیقی ، بنده ، آذر ، حقشناس ، شاپور بختیار ، کشاورز صدر ، داریوش فروهر ، مهندس حسینی ، زیرک زاده ، علی اردلان ، مهندس بازرگان ، دکتر سحابی ، نصرت الله امینی ، کریم آبادی ، آیت الله طالقانی ، مسعود حجازی ، حاج مانیان ، اصغر پارسا و عده دیگری .

مارادردو محل زندانی کردند . یکی در زندان بزرگ خود شهربانی ، زندان معروف قصر در پائین قصر قجر و جمع دیگر را هم به يك محل مربوط به سازمان امنیت بنام قزل قلعه بردند . در زندان شهربانی ما مجموعاً قریب ۸۰ نفر بودیم که این جمع را از بازاریان و دانشجویان و اعضا شور او کمیته در دو اتاق جاداده بودند که واقعاً جای اینکه در اتاقها پارا بطور راحت دراز کنیم نداشتیم . یکعده از ما از آنجمله بنده و مهندس بازرگان و دکتر سحابی و چند نفر دیگر در راهروی زندان جلوی دستشویی زیلویی انداختیم و رختخوابهایمان را پهن کردیم . بقیه رفقا در قزل قلعه زندانی بودند . از هر نوع ارتباط مابا خارج و از اینکه خانواده های ما از وضع ما اطلاع پیدا کنند جلوگیری کردند حتی اجازه ندادند که غذای خودمان را خودمان تهیه کنیم و از همان غذای معمولی زندان برای ما میآوردند که یکروز ما دیدیم در ديك غذایی که برای ما آورده اند حشرات در داخل آن جوش میزند . دوسه ماه به این کیفیت تحت فشار بودیم تا اینکه محاکمات شروع شد و مدت مدیدی ادامه داشت .

هر روز میآمدند و چند نفر از ما را میبردند و در همان محل زندان و یا در ساختمانی مربوط به سازمان امنیت خارج از زندان بازپرسی میکردند .

س - این سازمان امنیت زمان پاکروان بود؟

ج - بلی سازمان امنیت در زمان سر لشکر پاکروان بود. بنده را چندین بار، چهار یا پنج بار شاید هم بیشتر، برای بازجویی بردند. دوبار در همان محل زندان قصر بود و چند بار دیگر اتومبیلی می‌آوردند و ما را به يك محلی در داخل شهر که مربوط به سازمان امنیت بود می‌بردند، البته تحت الحفظ و در میان سربازان تفنگ بدستی که در جلو و پشت سر ما قرار داشتند.

همان روز اول که مازندانی شدیم و روزنامه های دولتی آن زمان را به زندان آوردند در یکی از همان روزنامه ها خواندیم و دیدیم که قصد دارند دو نفر ما را محاکمه صحرائی بکنند یعنی آقای صالح و بنده را. اتفاقاً دو روز بعد خود آنها آن خبر را تکذیب کردند. تصور میکنم از خارج بر آنها فشاری وارد آمده و چنین خشونتی را به صلاح ندانسته بودند و الا قصد آنها این بود که چند نفر از ما را اعدام بکنند. استنطاقها ادامه داشت و در روزهای اول با شدت و با پیجاندن ما بود. اتهاماتی که به ما نسبت میدادند یکی ارتباط با حزب توده بود، یکی ارتباط با تحریکات و مخالفت های بعضی از روحانیون بود که در آنوقت تازه آیت الله خمینی و بعضی از علمای دیگر هم سروصداهایی براه انداخته بودند ولی با ما ارتباط نداشتند.

س - هنوز ۱۵ خرداد نشده بود.

ج - نخی هنوز نشده بود. اتهام دیگر ارتباط با شورش عشایر جنوب بود. در عشایر جنوب در میان قشقایی ها و ایلات بویر احمدی هم حرکت هایی مخالف دولت صورت گرفته بود و بالاخره اتهام مخالفت با سلطنت مشروطه ایران بود. مطابق همان ماده کذایی که در قانون مجازات عمومی در زمان رضاشاه گذاشته بودند بله ما را بعنوان مخالفت با سلطنت مشروطه تعقیب میکردند گویی که دستگاه استبدادی و دیکتاتوری شاه سلطنت مشروطه بود. بتدریج متوجه شدیم که در میان این ۸۰ نفری که در زندان با ما هستند عده ای از مامورین خود ساواک هستند. اتفاقاً آنهایی که مامور ساواک بودند از افراد آتشین و چپ نمای تندرو بودند. آنها را برای خبرچینی و برای ایجاد مخالفت نسبت به رهبران آورده بودند. آنها معمولاً محرك تظاهرات میشدند یا شعارهای تندی میدادند و یا مثلاً گاهی در حیاط زندان با چوب و با کهنه مجسمه ای درست میکردند و جقه ای بر سر آن می گذاشتند و آن را آتش میزدند و از رهبران جبهه دعوت میکردند که به آنها بروند و بازیهای آنها را تماشا کنند. بعداً در سالهای انقلاب چند نفر از آنها که از تندروترین آن افراد بودند شناسایی کردیم که از مامورین ساواک

بودند و در دستگاه آنها مشاغل مهم داشتند ولی در آن زمان در زندان بعضی از دانشجویان آنها را مانند قهرمانان روی دست می گرفتند و به افتخارشان شعار میدادند.

پس از چند ماهی که در زندان شهربانی بودیم بعد از آنکه مسائل مورد اتهام را یکی یکی از همه ی افراد پرسیدند و مورد بازجویی قرار دادند بتدریج احساس می کردیم که دستگاه در مقام يك نوع مدارا و سازش با ما قرار گرفته است . اولین علامت نرمش این بود که اجازه میدادند هفته ای یکبار زن و بچه ما بدیدن ما بیایند بعد هم اجازه دادند که از منزها برای ما غذا بیاورند . چهار پنج نفر از ما داخل شدیم و ترتیب دادیم که غذای کافی برای ۷۰ یا ۸۰ نفر از منزها بیاورند . بعد هم پیدا بود که جریان بازجویی ها بصورت مسامحه است و آن تندروی سابق را که ما را جلوی سرنیزه می انداختند ندارند .

س - این بازجویی ها را چه کسانی میکردند؟ آدم های معروفی مثل ناصر مقدم بودند؟
ج - یکی دوروز اول سرهنک دیگری بود که الان اسمش در نظر من نیست و نشناختم . ولی بعد از او خود سرهنک مقدم چندین بار از من در محل زندان شهربانی و یاد رحل مربوط به سازمان امنیت بازجویی میکرد و از رفقای دیگر هم همینجور .

س - رفتار او با شما و سایر زندانیان چگونه بود؟

ج - رفتارش حقیقتاً بسیار مؤدب بود . بسیار آدم مؤدب و خوش برخورد و ملایمی بود . بنده تصور میکنم از سازمان امنیت و از ناحیه همین مقدم رئیس مافوقش سر لشکر پاکروان بود که در باره دولت در صد دیک نوع سازشی با جبهه ملی درآمدند . نشانه اش این بود که پنج نفر از ما را انتخاب کردند و از محل زندان شهربانی که دانشجویان و افراد دیگر بازاری و رفقای دیگر بودند خارج کردند و به قزل قلعه بردند و در آنجا در ساختمان جدایی از زندان قزل قلعه که اصلاً دفتر زندان بود و چهار پنج اتاق و یک حمام داشت جادادند . چند نفری که اول بردند: بنده و صالح و صدیقی و دکتر آذر بودیم بعد هم شاپور بختیار و کشاورز صدر را هم آوردند . آقای کاظمی به علت کسالت چند روز قبل از این جریان آزاد شده بود . در همین محل بود که آنها شروع ارتباط با ما کردند . سر لشکر پاکروان خودش دوسه بار آمد، جهان شاه صالح که در آن موقع وزیر و برادر اللهیار صالح بود چندین بار آمد و همچنین شخص دیگری بنام صنعتی زاده کرمانی رئیس مؤسسه و چاپخانه ی فرانکلین بود . صنعتی زاده در یکسال پیش هم که در زندان موقت شهربانی در داخل شهر بودیم مرتب به دیدن ما میآمد و با دکتر بختیار ملاقات میکرد . بعد هم بر ما معلوم شد که او یکی از عوامل سیاسی خیلی

مهم است و با خارجی‌ان ارتباط دارد و مستقیماً با شاه ملاقات و در مسائل عمده‌ی سیاسی اظهار نظر می‌کند و نظریات او مورد توجه قرار می‌گیرد. معلوم نبود این شخص که هیچ‌گونه سمت سیاسی ندارد چگونه واسطه این مذاکرات شده است. بنده شخصاً نسبت به او بسیار مشکوک بودم، خود مؤسسه فرانکلین هم بسیار مشکوک بود. موضوعی که آنها بیشتر در مذاکراتشان صحبت می‌کردند این بود که جبهه ملی نسبت به سلطنت ابراز وفاداری و احترام بکند و دستگاه دولت هم جبهه ملی را بر سمیت بشناسد و فعالیت او را در حدودی آزاد بگذارد. کلماتی که آنها در این مورد بکار می‌بردند يك لغت انگلیسی بود و از اینجا معلوم بود که منشا آن باید خارجی باشد.

مذاکرات اصلی را با آقای صالح می‌کردند، بنده و دکتر صدیقی هم همیشه در مذاکرات شرکت داشتیم. مابه این آقایان جواب می‌دادیم که نسبت به سلطنت موضع ما کاملاً مشخص است. مامدتی وزیر بوده مدتی وکیل مجلس بوده ایم. در زمان کابینه مصدق مابه عنوان وزیر و بعنوان وکیل سوگند به قانون اساسی خورده ایم و قانون اساسی هم سلطنت مشروطه را مقرر داشته و هم در آن سلطنت سلسله پهلوی ذکر شده است. در طول تمام مبارزات یکی دوسه سال اخیر هم ما چیزی جز اجرای قانون اساسی نخواسته ایم. در کنگره جبهه ملی هم همین مطلب بطور صریح معین شده است. و شعار ما مبنی بر (استقرار حکومت قانونی) هم به همین معنی است. بر طبق قانون اساسی ایران شاه سلطنت می‌کنند حکومت. بنظر ما این شخص خود اعلیحضرت هستند که برخلاف مقام خودشان و برخلاف مصالح سلطنت و برخلاف قانون اساسی تمایل به حکومت مستقل دارند. اگر ایشان بر اصول مشروطیت باقی بمانند و به ما آزادی فعالیت در حدود قانون اساسی بدهند ما نه تنها با ایشان مخالفتی نداریم بلکه در صورت لزوم هم ممکن است از سلطنت مشروطه دفاع بکنیم. ولی اگر وفاداری به سلطنت را به این معنی بگیرند که ما چاکر و جان‌نثار باشیم این برای ما غیر ممکن است، مابین همان روش خودمان باقی هستیم.

البته شخص پاکروان در این مورد فوق العاده حسن ظن داشت و مطلب را تقریباً بصورت توافق نامه ای درآوردند و قصدشان این بود که ما را آزاد کنند و در حدودی آزادی فعالیت بدهند که معلوم نبود آن حدود چیست. چیزی را که ما می‌خواستیم که نشان دهنده اجرای قانون اساسی و آزادی فعالیت سیاسی باشد انتخابات مجلس بود. می‌گفتم مشروطیت و دموکراسی وقتی است که انتخابات مجلس صورت

بگیرد و انتخابات آن آزاد باشد. اگر این انتخابات آزاد نباشد همه ی وعده های اساس است. برای اصول صورت توافقی بدست آمد. ولی پاکروان یکروز که به خدمت صالح آمده بود من و دکتر صدیقی هم حضور داشتیم به ما گفت، شما تصور نفرمائید این صحبت هایی که شده و نتیجه ای که ممکن است بدست بیاید از روی رغبت و به آسانی صورت گرفته، نخیر، شما برای این کار و ما برای رسیدن به این نتیجه مخالفین و دشمنان خیلی بزرگی داریم و بسیاری از اشخاص هستند که نزد شاه میروند و صحبت مخالف میکنند. از آنجمله او ذکر کرد که نعمت اله نصیری که آنوقت رئیس کل شهر بانی بود و دیگران به شاه میگویند که آزاد گذاردن جبهه ملی به منزله دریچه ای است که بر محل بی هوایی گشوده شود. اگر این دریچه باز شود یکمرتبه تمام مردم، تمام افکار عمومی متوجه جبهه ملی میشود و آنها بقدری وسعت و نیرو میگیرند که دیگر کنترل آنها از دست ما خارج خواهد بود، شاه را خیلی ترسانده و مردد کرده اند. در میان دوستان ما هم راجع به این مذاکرات اختلاف نظر بود. آقای صالح جمعی از افرادی را که در خود زندان قزل قلعه بودند خواست و با آنها جریان مذاکرات را در میان گذاشت و از آنها نظر خواهی کرد. اغلب آنها تندی روی کردند و گفتند که این کار فریکاری محض است و ما نباید تن به چنین سازشی بدهیم.

س - ممکن است اسم چند نفر از آنها بی که با این جریان مخالف بودند بفرمائید.

ج - یکی از افرادی که مخالف بود داریوش فروهر بود. داریوش همیشه تندی هایی داشت، او جوان و تندوست و فداکاری است ولی خوب سلیقه های مخصوصی دارد. یکی دیگر کشاورز صدر بود.

س - منظور اینها از مخالفت چه بود و آنوقت چه می خواستند؟

ج - هیچ پیشنهاد مستقیمی که چه باید کردند نداشتند. ولی ما اگر چنین نتیجه ای می گرفتیم که فعالیت جبهه ملی را آزاد بگذارند که دارای باشگاه و روزنامه و حق اجتماعات باشد، بخصوص اگر می توانستیم برای آزادی انتخابات نتایجی بدست بیاوریم تمام به نفع آزادی و دموکراسی بود. اگر چنان آزادی بدست میآمد ممکن بود رهگشا برای نهضت مجدد آزادیخواهی در ایران بشود. البته ممکن بود عده ای ما را متهم به سازشکاری با دستگاه دربار و استبداد بکنند.

س - شما فرمودید که حدود و ثغور آن آزادی کاملاً معلوم نبود.

ج - نخیر، معلوم نبود تا چه حد. قرار بود اجازه باشگاه بماند، اجازه روزنامه هم بدهند ولی درباره ی انتخابات بهیچوجه حاضر به تجدید انتخابات و شرکت